

بدانکه هر دولتی در اول امر شمشیر بیشتر از قلم احتیاج دارد زیرا در این وقت یکانه بازوی پادشاه شمشیر است و فقط قلم برای بعضی دستورات و مسائل دیگر بکار میرود و همانطور در اوقات ضعف و پیری یک دولت صاحبان شمشیر محترم تر از ارباب قلم اند ولی در اوقات مجد و عز دولت پادشاه بارباب قلم بیشتر احتیاج دارد و در این هنگام نفوذ و جاه فقط نصیب نویسندگان است الخ . . .

فصل (۱۴) از کتاب چهار

در اینکه متمولین شهر محتاج بجاه و یک مدافعی میباشند من مدتها در فکر بودم که چرا در ایران غیز از فلان الدوله و فلان السلطنه که وزارت کرده یا اتساب بوزراء و سلاطین داشته اند کسی دیگر ثروت ندارد . این - خلدون فصل مشعی در این خصوص نکاشته و میگوید بواسطه استبداد سلاطین و طمع ماموزین دولت کسی نمیتواند دارای تمولی گردد مگر اینکه پستی داشته باشد والا در معرض هلاکت و مصادره واقع خواهد شد زیرا عدالت محض فقط در شریعت اسلام است و انهم از روزیکه خلافت بسطنت استبدادی بدل گردید از بین رفت

خلاصه تمام فصول این کتاب همه جذاب و گیرنده و مفید است و تا شخص انرا ندیده باشد نمیتواند بحقیقت ان پی برد و چنانکه فرصت بهتری دست دهد در بار دیگر شرح مفصلی از مواضع این کتاب خواهم نکاشت
عبد الرحمن فرامرزی
قلم جبران خلیل جبران

افراطیون را دوست میدارم

اری انهائیرا دوست میدارم که گاهی بعالی ترین مراتب زندگانی پرواز نموده و گاهی به پست ترین درجات ان فرود میابند
انکسانی را دوست میدارم که کارها را یکسره کرده تردید و شك را بخود راه ندهند . ان ارواحی را عاشقم که بمسلك و عقیده خود

نات وان موس ساده را طالبم که تندب وتلون بانها راهی نمیباید
 ان افراطیهای حساس را دوست میدارم که فریفته عقیده و وجدان
 و احساسات خویش بوده و مسلک بمعنی را تعقیب و در راه آن کامی سر
 انها بفلک سائیده کامی بقصر دریا فرو میروند بدون اینکه در مسلک
 انها خللی عارض کرده
 معتدلین و مهانه زوها را در هر طبقه از مردم مقاصد انها را
 بمران عقل استخراج میدم از هیبت حق و شیطنت باطل تر سیده بمقاید
 متوسطی که بز وجود انها ضرر و نفعی مترتب نیست قناعت کرده و با
 راههای سهل و آسانی پیش گرفته اند که فقط احوال بیجا بانی میروساند که نه
 راندائی و نه کمراهی و نه خوشبختی و نه بدبختی در آن یافت میشود
 زندگانی عبارات از ناستانی است که آتش او حرارت اشتیاق
 و موج و زمستانی است که بهول طوفانهای خویش مینباید و کسی که
 زندگانی خود را در وسط قفس حبس نهوده تا از هول زمستان و
 مستی تابستان محفوظ بماند روزهای او بی شکوه و جمال و شیبهای
 او بی سحر و آرزو مانده و خورد او بمرزگان شبیه تر خواهد بود
 تا بزندهها مانند بلکه کسی زیست میکنند که در حال اختضار است
 میرد و آسوده شود نه بهبودی میباشد تا در روز اقبال شیرین خطباید
 مثلا کسی که در دیانت خود اعتدال بگیرد دیگر در مقام میان ایمان و
 امید ثواب بحال نرود باقی میباشد و از هر نگاه شیبهای عشق و دل
 عقل او باو خنده میکند زیرا معنی دیانت و خدا پرستی فقط اینست
 که شخص هیچ چیزی جز خدا نخواهد بداند باقی و این با اعتدال
 در یکجا جمع نمیشود بدین معنی باشد که در راه راستی باقی
 کسی که در کارهای دنیا خست و سست میگردد و در محل تولد خود
 باقی مینماند بدون اینکه سیر فقرانی کرده و نظیرت سایرین واقع شود
 یا جلو رفته و دیگران را برای جدید راهنمائی میکند

کسی که در عشق حد اعتدال میگیرد نه شراب شیرین سردی از ساغر محبت نوشیده و نه باده تلخ و گرمی از جام ان میاشاهد بلکه باین اکتفا میکند که لبهای خود را با شراب ملول بی مزه تر سازد که از منجلاب ضعف توسط انبیب پلاست مقطر شده است کسی که در مقاومت شر و یاری خیر حد اعتدال می گیرد به این اکتفا میکند که همیشه عواطف و احساسات جوشان خود را با آب لائیدی و خونسردی خاموش ساخته و عمر خود را در سواحل عواطف و احساسات مانند حلزون که ظاهرش سنگ و باطنش مایع است بسر ببرد و هیچ نمی داند کی جزر زندگانی شروع شده و کی مدان منتهی میگردد

کسی که در تحصیل مقام بعد اعتدال قناعت میورزد هرگز بمقام عالی نرسیده بلکه فقط مقام خود را با ماده شفافی اندود میکند که همینکه خشک شود از ورزش بادی یا توج ای محو و نابود میگردد کسی که در تحصیل آزادی حد اعتدال میگیرد هرگز بان نخواهد رسید زیرا آزادی مانند زندگانی بشتاب میروود و هیچ در راه توقف نمی نماید تا شاها و زمین گیرها باو برسند

از اشخاص معتدل سعی شنیدم که می گفتند « گنج قناعت تمام نشدنی است » از آنها متشرف شده گفتم مگر باین ضعف و قناعت ممکن بود بوزینه ما بشر شده یا ضعفا قوی گردند از کم فکرها شنیدم می گفتند « گنجشکی در دست به از ده گنجشک بالای درخت است » از آنها نیز منزجر شده گفتم مگر این ابلهان بدون دیدن بی ده گنجشک میتوانند نصف گنجشکی دست بیاورند مگر مقصود از زندگانی چیز دیگری جز کوشش و سعی است خیر معنی زندگانی فقط کوشش و سعی است و چیزی دیگر نیست افراطیون را دوست میدارم

اری ان کسی را دوست میدارم که معتدلین مردم اور
 اویخته و بهمدیگر گفتند و دیگر ازان افراطی سمح اسوده گردیدند
 و ملتفت نبودند که روح او در همان ساعتی که چشم خود را بهم
 بست پرواز نموده و بر تمام ملل و عصور غلبه یافت
 ان شهید ابرا دوست میدارم که مجذوب عقیده خویش شده
 و در راه ان از فنا کردن هر چیزی دریغ نداشته اند
 ان کسانبرا دوست میدارم که در راه عقیده یا احساسات خود
 بدار اویخته یا سنکسار شده یا آتش سوخته اند
 افراطیها را دوست میدارم و هیچ وقت ساغر خود را بلب
 نیاورده مگر برای اینکه مزه اشک و خون آنها را بیچشم از پنجره
 اطاق خود بغضا نگاه نکرده مگر بقصد اینکه روی آنها را تماشا کنم
 بصدای طوفان و باد گوش نکرده مگر برای اینکه مناجات و سرود
 آنها را بشنوم
 ترجمه سید احمد نجفی

(معاصرین)

تاکی ایدل زغم خویش جگر خون باشی - ترک خود گیر گزین مهلکه بیرون باشی
 دیده بزدوز از این شاهد رهنا تا چند شبی آتش شوی از درد و شبی خون باشی
 کار خود خوب کن و از غم دل ایمن باش تا کی منتظر خوبی گردون باشی
 تپشهای هوس در دل و جان جلوه کند اگر بر این ساده رخا ناله و مفتون باشی
 همچو قارون زمین در شوی آخر ناچار اگر بجان در طلب دولت قارون باشی
 هوش و توشت برداز سرواز تن ناچار گر شب و روز بی باده و افیون باشی
 آدمی جوی از او زنده شود مرده دلی تا یکی در پی افسانه و افسون باشی
 یار خود را زنده از کف بدو عالم زنهار و ره زین دادو ستدی گسره مغبون باشی
 در مقامی که بزرگان جهان جلوه کنند تو بدین دانش وینش چکی چون باشی
 جاملی گر نر می از غم دل همچو غم
 و رخود از دوره بقراط و فلاطون باشی
 ۷ خرداد ماه ۱۳۰۵ غم همدان